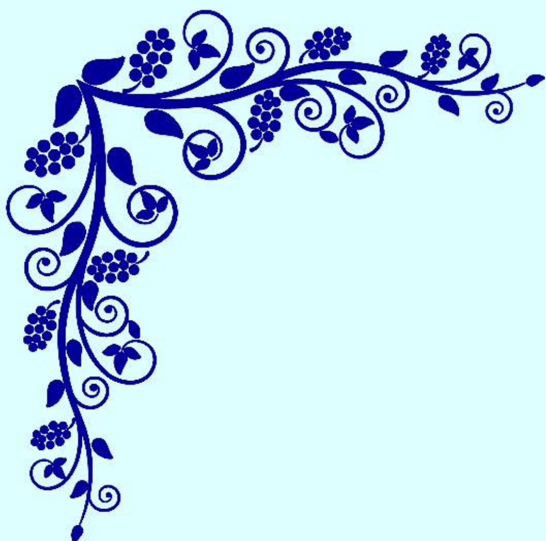
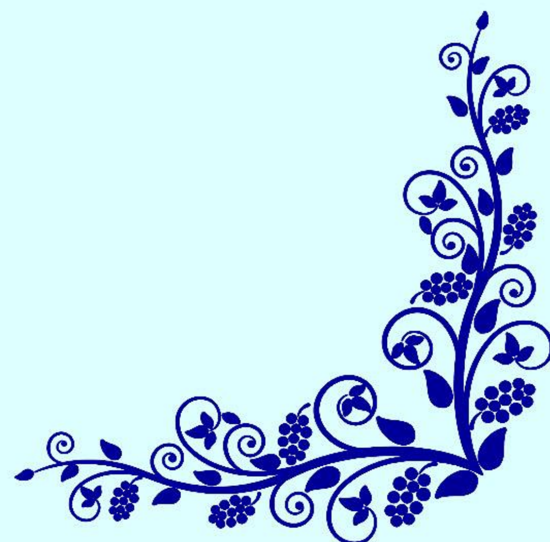


انفجار در معدن زغال‌سنگ

نویساد



نویسنده : نویساد (هیئت تحریریه)

نام دفتر : انفجار در معدن زغال‌سنگ

چاپها : ندارد

پراکنش (اینترنتی) : یکم : مهر ۱۴۰۳ در کانال تلگرامی پاکدینی (@pakdini) ؛ دوم : آبان ۱۴۰۳

جای پراکنش : کانال تلگرام

این دفتر از سوی «باهَمادِ پاکدینان» و بدست «کوشادِ تلگرام» پراکنده می‌گردد.

جُستار : در پیرامون پیشامد ناگوار انفجار معدن زغال‌سنگ طبس ، وضع کارگران ، استانداردهای امنیت و بهداشت کار ، وظایف حکومت در برابر بیکاری و تعیین حقوق درخور کارگران ، وضع صنعت در ایران پیش و پس از سال ۵۷ ، فساد و گرفتاریهای حکومت

شمار صفحه‌ها : ۳۳

ویژگیهای بیرونی : رنگ صفحه : آبی آسمانی ، رنگ حروف : سرمه‌ای ، اندازه‌ی حروف : شماره‌ی ۱۵

رده‌ی ویرایش : دو بار غلطگیری و ویراییده شده

پایگاه احمد کسروی https://kasravi-ahmad.blogspot.com

کانال پاکدینی https://telegram.me/Pakdini

کتابخانه‌ی پاکدینی در تلگرام https://telegram.me/kasravi_ahmad

از خوانندگان خواهشمندیم چنانکه بلغزشی برخوردند برای بهبود دفتر در پراکنش آینده ما را آگاه گردانند.

برای پرینت کردن این دفتر بهترست گزینه‌ی Print as grayscale را برگزینید.

فهرست

پیکره‌ها



بنام خدا

انفجار در معدن زغال‌سنگ

۱ـ یک پیشامد دلگداز و گزارشهای آن

ساعت ۹ شب (شنبه ۳۱ شهریور) ، معدن زغال سنگ شرکت «معدنجو» در طبس منفجر شد. کارگرانی که در آنجا کار می‌کردند نزدیک به هفتاد تن گزارش شده که تنها بیست تن از ایشان از مرگ رَسته‌اند. گاریهای معدن بجای زغال‌سنگ این بار کالبد کارگران قربانی را بیرون آوردند. بسیار دلگداز بود.

در اندوه از دست دادن کارگران هم‌میهنمان ما نیز اندوهها به دل داریم. هنوز گزارشی از پیشامد فراهم نشده که در آن باره بتوان داوری کرد. ولی برخی مسئولان دولتی در این باره اظهارنظرهایی کرده‌اند.

وزیر کار خونسردانه آن را یک «حادثه» خواند و گفت چنان حوادثی «قابل پیش‌بینی نیست». گفته شده حتا در پیشرفته‌ترین معدنهای جهان قابل پیشگیری نیست. ما نمی‌خواهیم در پیشامدی که از آن دوریم و در کاری که نیاز به آگاهیهای فنی و کارشناسی دارد اظهارنظر کنیم. ولی چند چیز قطعیست که جا دارد در آن باره گفتگو شود.

نخست ، شما اگر در نوشتارهای اینترنت جستجو کنید خواهید دید که آمار حوادث معدنهای زغال‌سنگ در کشورهای پیشرفته‌ی جهان هرچه به روزگار کنونی نزدیکتر می‌شویم کاهش چشمگیرتری داشته.



۱ـ انفجار معدن طبس : نخستین گزارشها : ۱۹ کشته و ۱۷ زخمی

در چین ، میان سالهای ۲۰۰۳ تا ۲۰۱۸ معدنچیان زغال‌سنگ کشته شـده از ۳.۷ تَـن بـه ازای یک‌میلیون تُن زغال استخراج شده به۰.۰۹۳ رسیده.

در آمریکا آسیبهای کشنده در معدنهای زغال‌سنگ زیرزمینی از ۱۹۷۷ تـا سـال ۲۰۰۴ ، ۴۷.۸ درصد کاهش داشته.

در استرالیا حوادث معدنهای زغال‌سنگ از ۲۰۱۰ تاکنون ۴۰ درصد کاهش داشته است.

در منبعی دیگر چنین می‌خوانیم :

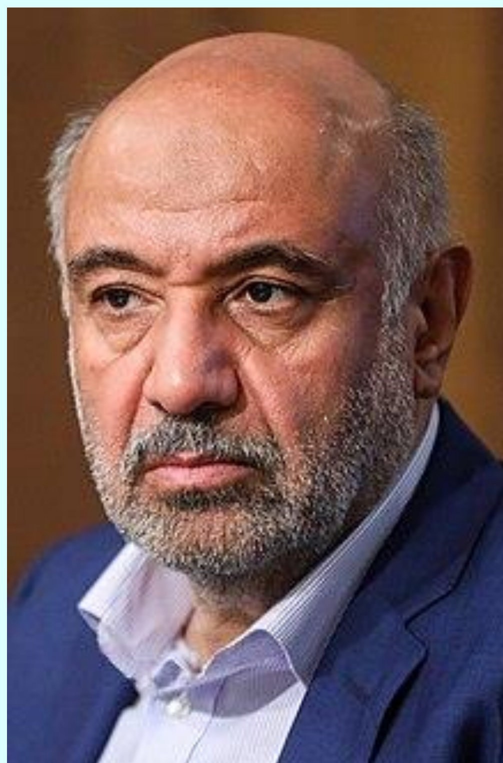
«در همه‌ی کشورهای اروپاییِ تولید کننده زغال‌سنگ ، تولیـد زغال‌سـنگ در ده سـال گذشـته بسـیار افزایش یافته است ، اما تعداد مرگ و میر به ازای هر ۱۰۰۰ معـدنچی ، کـاهش چشـمگیر و قطعـی داشـته است. این کاهش به علت قوانین معادن در آن کشورها برای «حفاظت و نگاهداری جان کارگران» بـوده و بـا اقدام دولت در برپا کردن ایستگاههای بررسی مشکلات مربوط به ایمنی در معدن امکان‌پذیر شده است».[۱]

۱ـ Coal-Mine Accidents: Their Causes and Prevention
By: Clarence Hall and Walter O. Snelling ,1907



۲ــ خانواده‌های سوگمند کارگران معدن طبس

از آنسو ، به گزارش ایرنا (خبرگزاری پارس پیشین) که خبرگزاری رسمی حکومت است ، تنها در سه ماه نخست امسال ، هشت حادثه‌ی مرگبار کارگری در ایران رخ داده که چهار مورد یعنی نیمی از آنها مربوط به معادن زغال‌سنگ بوده است.



۳ــ احمد میدری (وزیر تعاون ، کار و رفاه اجتماعی)

انفجار معدن شرکت معدنجو یازدهمین حادثه‌ی مرگبار در شش ماه گذشته در معادن ایران است.

ایرنا با اشاره به استانداردهای مدیریتی HSE (Health, Safety and Environment) که یک رشته از دستورها ، شیوه‌ها و مقررات جهانی است که به شرکتها در راهبری و کاهش آسیبها و بهبود بهداشت کار و محیط زیست و افزایش ایمنی کمک می‌کند ، از اینکه صنایع ایران نیز از آن بهره‌مند شده و استفاده‌ی معادن کشور از آن در یک دوره‌ی پنجساله از ۱۳۹۶ تا ۱۴۰۰ از ۱۴.۲ درصد به ۲۳.۴ درصد رسیده است ، نتیجه می‌گیرد که در این دوره معادنی که در آنها حادثه روی داده نسبت به کل معادن کشور از ۶.۹ درصد به ۴.۵ درصد کاهش یافته است.

از همین گزارش می‌توان دریافت که بکار بستن چنین استانداردهایی به ایمنی پیشه‌ها می‌افزاید و از حوادث می‌کاهد ، همچنین دانسته می‌شود که هنوز بیش از سه‌چهارم معادن ایران از استانداردهای HSE پیروی نمی‌کنند. گذشته از آنکه نیک می‌دانیم در ایران استانداردها را چگونه بکار می‌بندند و تازه اگر یک چندی درست بکار بندند هیچ ضمانتی نیست که ادامه یابد. زیرا در این کشور به مهمترین موضوعات از جمله ایمنی نیز با دید یک رشته مقررات «صوری» می‌نگرند.

ایرنا خود علت تکرار اینگونه حوادث را از جمله :

۱ـ «ضعف جدی در نظارت و اجرای قوانین کار و ایمنی در معادن» می‌شمارد. ولی علت آن را «محدودیتهای بودجه‌ای و نبود نیروی انسانی کافی» یاد می‌کند.

۲ـ علت دیگر را «عدم آموزش مناسب کارگران و سرپرستان در مورد مسائل ایمنی» می‌شمارد. همچنین علتی دیگر را بدینسان شرح می‌دهد :

۳ـ «کارفرمایان نیز غالباً به دلیل[علت] هزینه‌های بالای تجهیز معادن به امکانات ایمنی پیشرفته و رعایت استانداردهای ایمنی ، از انجام تعهدات خود سر بازمی‌زنند».

نخست ، از رویهم‌رفته‌ی این گفته‌ها دانسته می‌شود که آنچه کسانی در رسانه‌ها وانموده‌اند که اینگونه حوادث در این پیشه عادی است و نمی‌توان از آنها جلو گرفت ، سخن بی‌پاییست.

دوم ، نظارت بر اجرای قوانین کار و ایمنی از وظایف دولتست. از وظایف وزارت کارست. پس باید گفت : دولت به وظایفش کار نبسته و باید ازو حساب پرسید.

سوم ، تربیت و آموزش نیروی انسانی لازم هم از وظایف دولت است. حال اگر این وظیفه را سازمان دیگری بگردن گرفت ، باز این دولتست که باید بر درستی اجرای آن دیده‌بانی (نظارت) کند.

تا اینجا آشکار شد که حکومت و دولتها در وظایف خود کوتاهی جدی کرده‌اند.

چهارم ، می‌نویسد چون ایمن گردانیدن معادن و رعایت استانداردها هزینه‌اش بالاست ، کارفرمایان (دولت یا بخش خصوصی) از تعهدات خود سر بازمی‌زنند. .. چه ننگی! چه بهانه‌ی رسوایی!

همین کافیست که دادگاهی برپا شود و موجوداتی با چنین اندیشه‌هایی را به محاکمه کشند. کدام تفسیر است که ما را به پذیرفتن چنین ننگی وادارد؟! با جان کارگر بازی شود ، او را به کشتن دهند چرا که تجهیزات (مثلاً سنسور گاز متان یا آژیر مرکزی یا دستگاههای تهویه‌ی مناسب) هزینه دارد؟! ای مرگ بر شما و آن اندیشه‌های پست پول‌پرستانه‌تان.

در راه پول‌اندوزی همه چیز حتا جان هم‌میهن خود را زیر پا می‌اندازید؟!. ای جانورانی که رخت آدمی بتن کرده‌اید ، اگر امروز از چنگ قانون گریختید ، از کجا که فردا هم بگریزید؟!. آن وزیری که هنوز گزارش قضایی بیرون نیامده پیشاپیش می‌کوشد پرونده‌ی باز نشده را ببندد و می‌گوید : حادثه بوده و نمی‌توان جلوگیری کرد ، آیا در یک دادگاه بی‌طرف هم می‌تواند از سخن خود دفاع کند؟!

۲ـ استانداردهای ایمنی و بهداشت کار

یک نکته‌ی درخور پروا اینست که با حالی که کشور پیدا کرده ما بیم آن داریم که این حادثه آخرین آنها از اینگونه نباشد. گفتگوی ما در اینجا نیز برای آنست که از حادثه‌ی دیگری از اینگونه جلوگیری شود.

نیاز به «آسیب‌شناسی» هر حادثه‌ای را بسیار شنیده‌ایم. ببینیم در این باره سرنخهایی می‌توان بدست آورد. از تکه‌ی یکم این نوشتار این چیزها بدست آمد :

۱ـ کارفرما (همچنین پیمانکار) با کارگر چنان رفتار می‌کند تو گویی جان او هیچ ارزشی ندارد. احترامی ندارد. باید سخت‌ترین و پربیم‌ترین کارها را بکند و صدایش هم درنیاید. اعتراض نکند. به دستاویز اخراج از کار (بریدن نان خانواده‌اش) همه گونه ستم برو روا می‌دارند.

در گزارشهای همین حادثه‌ی طبس ، گفته شده که چون نمی‌خواسته‌اند آمبولانس بیشتری درخواست کنند ، کالبدهای بیجان کارگران را بیش از اندازه در آمبولانس انباشته‌اند و چون در بسته نمی‌شده به کالبدهاشان لگد می‌زده‌اند تا جا باز شود و در بسته شود.

نیز گفته شده که کارگران بیست روز پیش از حادثه ، بوی گاز در محوطه‌ی معدن شنیده‌اند. ولی کارفرما پروا نکرده. روز پیش از حادثه نیز کارگری شنیده شدن بوی گاز را به کارفرما گفته بوده ولی به او گفته‌اند : «هر کسی نمی‌خواهد کار کند بیاید تصفیه حساب کند».

۲ـ در بیشتر معادن امنیت و بهداشت کارگران از روی استانداردهای جهانی رعایت نمی‌شود. باید علت این را جُست و یافت. ما کنون یک علت را که خود رسانه‌ها نیز به آن اعتراف کرده‌اند در اینجا می‌آوریم و در آن باره گفتگویی خواهیم کرد. گفته‌اند چون استخراج زغال‌سنگ پرسود نیست ، کارفرما از سر و ته آموزش و استانداردهای امنیتی و بهداشتی می‌زند.

این را چنان گفته‌اند تو گویی سخن از قانونهای فیزیک و شیمی و طبیعی می‌رانند. (مثلاً اگر اسید با باز ترکیب شود نمک پدید می‌آید). گذشته از اینکه ما می‌توانیم بپرسیم اگر استخراج زغال‌سنگ پرسود نیست ، پافشاری دولت در باز نگاه داشتن معادن ناایمن و پافشاری کارفرما بر ادامه‌ی کارش چیست؟!

ببینید یکی از رسانه‌ها چه تفسیری در این زمینه کرده. میان سخنانش ارتباط درستی نمی‌توان یافت. پس از هر جمله‌اش می‌توان پرسید : «چرا» ، «به چه دلیل»؟! گویا نویسنده چنین می‌انگارد که همه‌ی مردم تنها معبودشان پول است و نیک و بد در دیده‌شان یکسان ، اینست به هیچ چیز دیگری جز پول نمی‌اندیشند. آیا چنین فرضی درست است؟! آیا این یک قانون طبیعی ، اجتماعی یا اقتصادی است؟! می‌نویسد :

« هنگامی که سطح اقتصادی تنزل می‌کند ، درآمد بنگاه و کارگر کاهش می‌یابد. بنگاهی که نتواند محصول خود را صادر یا تکنولوژی را وارد کند ، محصول را ارزان‌تر می‌فروشد ، دستمزد را کم می‌دهد ، آموزش را حذف می‌کند ، تجهیزات ایمنی را محدود می‌نماید و نیروی کار ارزان را جانشین فن‌آوری پیشرفته می‌کند و به مرور ، استانداردهای ایمنی تنزل پیدا می‌کند».

آیا فرض نویسنده جز اینست که بنگاه در هر حالی تنها در اندیشه‌ی سود خود است و به دیگر چیزها از جمله جان و بهداشت کارگر هرگز نمی‌اندیشد؟! آیا این اندیشه‌ی او درباره‌ی همه‌ی کارفرمایان درست است؟! آیا راه دیگری نیست؟! مثلاً در جایی که ببیند با رعایت همه‌ی استانداردها سودش بسیار کاهش یافته یا به زیان رسیده ، آیا نمی‌تواند بنگاه را تعطیل کند؟! بر فرض چنین باشد ، آیا دولت هیچ‌کاره است؟!

درپی آن می‌نویسد :

« نهادهای نظارتی فاسد و کم‌انگیزه می‌شوند و دولت برای جلوگیری از تعطیلی معدن ، استانداردهای آن را تنزل می‌دهد. در اغلب موارد در کوتاه‌مدت مشکلی پیش نمی‌آید ، چون جلوگیری از حوادث برای موارد استثنایی است که کمتر پیش می‌آید.
همه‌ی اینها را در ذیل ناترازی و کاهش سطح اقتصادی و استهلاک زیرساخت‌ها می‌توان دید».

به باور نویسنده فساد در نظارت ، ریشه‌اش در ضعف اقتصاد است. اینکه می‌گوید : « دولت برای جلوگیری از تعطیلی معدن ، استانداردهای آن را تنزل می‌دهد » ، آیا هر دولتی چنین می‌کند؟!

از آنسو این سخن با آن ادعا که وامی‌نماید کار معدن پرسود نیست تناقض دارد. اگر سودی در کار معدن‌داری نیست کارفرما چرا بکارش ادامه می‌دهد؟!

پس از همه ، ببینیم چه نتیجه‌ای از سخنان خویش برمی‌دارد :

« در درجه‌ی اول باید درون حکومت وفاق ایجاد شود. برای تحقق وفاق ، مجموعه‌ی نیروها ضروری است حول وجود و حل سه دسته از مسائل توافق کنند ؛ حل ناترازی‌های اقتصادی و زیست‌محیطی ، حل شکاف‌های اجتماعی و فرهنگی و حل بحران‌ها و تنش‌های موجود در روابط خارجی ؛ راه دیگری باقی نمی‌ماند».

به باور نویسنده تا چاره‌هایی که نشان می‌دهد ـ که خود براه آوردن یک توده و یک کشورست ـ بکار بسته نشود ، گرفتاری معادن نیز بدانسان بازخواهد ماند. این سخن چندان بی‌پا نیست. زیرا در یک کشور باید ناراستیهای بسیاری راست گردد تا کارها براه درست خود بیفتد. کجیها یا بدیها در یک کشور به هم مربوطند. همچنانکه راستیها و نیکیها بهم بسته‌اند. برای به سامان آوردن (تنظیم) برخی کجیها باید چند رشته از بدیها یکجا از میان برخیزد. ولی این هم نیست که تا آن زمان هیچ کاری برای بهبود حال کشور نمی‌توان کرد.

کانون فرهنگی آموزش قلم چی
فرهاد پیرزاد بازدید : ۱۳۶
رتبه انسانی در منطقه : ۱۸۰
تعداد آزمون : ۲۹
سابقه در کانون : ۲ سال
میانگین تراز کانون : ۷۰۲۴
رشته تحصیلی : چهارم انسانی
نام پشتیبان : امیر مرادی
نام مدرسه : آیت الله خامنه ای
رشته قبولی: حقوق,دانشگاه فردوسی - مشهد
فرهاد پیرزاد از قوچان
منطقه دو
۱۸۰

۴ـ فرهاد پیرزاد ، رتبه‌ی ۱۸۰ کنکور سال ۱۳۹۱ ، یکی از کارگران جانباخته‌ی معدن طبس.
در کشوری که بیکاری بیداد می‌کند ، کارگر معدن شدن یک دانشجوی (یا کارشناس) حقوق چه شگفت است؟!

۳ـ آیا ملاک دستمزد چه باید باشد؟!

در دو تکه‌ی پیش ، از حادثه‌ی معدن طبس ، استانداردهای ایمنی و بهداشت و نیاز به آموزش کارکنان برای کاهش یا جلوگیری از چنین پیشامدهایی ، از اینکه آیا می‌توان چنین پیشامدهایی را آسیب‌شناسی کرد و تفسیر برخی رسانه‌ها درباره‌ی حادثه سخن راندیم. اکنون گفتگو را دنبال می‌کنیم.

در گزارشها آمده که این کارگران بدبخت ماهانه‌شان ۱۲ میلیون تومان یا کمتر بوده. امروز هر کسی می‌داند که یک خانواده‌ی متوسط را با ۱۲ میلیون تومان در ماه حتا در شهرهای کوچک نمی‌توان راه برد. در نتیجه نخستین پرسشی که به اندیشه راه می‌یابد اینست که کارگرانی که به چنان کار پربیمی برمی‌خیزند ، چگونه است که به حقوقی به این ناچیزی خشنودی می‌دهند؟!

پاسخ این دشوار نیست. زیرا در این سیستم اقتصادی که بر ما (و بسیاری کشورهای دیگر) فرمانروا است ، حقوق یا ماهانه‌ی کارکنان همچون بسیاری کالاها و خدمات دیگر از روی تعادل عرضه و تقاضا تعیین می‌گردد. به این معنی که چون هزاران تن خواهان کارند و کاری نمی‌یابند اینست از زور بیکاری و بی‌نانی ناچار به هر کاری تن درمی‌دهند. بیکاری چندانست که اگر ده‌میلیون تومان یا کمتر هم بدهند باز کسانی پیدا می‌شوند که به چنین کار پرخطری تن دهند تا پاسخی به گله‌های معصومانه‌ی زن و فرزند و چشمان اشک‌آلودشان بیابند.

چیزی که هست ، ممکنست به آن اندازه که کارفرما می‌خواهد پیدا نشوند. چه این کارفرمایان همیشه می‌خواهند بیشتر از آنچه نیاز دارند خواستاران کار باشند تا بتوانند هر زمان نیاز بود کارگران ناخشنود را بیرون کنند. یا به ایشان بفهمانند که اگر شما بروی برای جای خالیت چندین تن داوطلب خواهد بود.

همین فرمول خود از بیدادگرانه‌ترین فرمولهاست. اگر در شرایط عادی برای خوراک و پوشاک و مسکن و اینگونه دربایستها (مایحتاج) ، فرمانروایی قاعده‌ی عرضه و تقاضا را دادگرانه بدانیم باز هم شرایطی همچون جنگ ، آشوب ، خشکسالی ممکنست پیش آید که دولت وظیفه دارد مداخله کند و مثلاً با سیستم کوپن نگزارد زندگی به بیچیزان دشوارتر گردد. به سخن دیگر دولت نمی‌تواند و نباید به بهانه‌ی قاعده‌ی عرضه و تقاضا شانه از زیر بار مسئولیت خالی کند و مثلاً بگوید مردم در هر شرایطی باید دربایستهای خود همچون برنج و لبنیات و نان را به هر بهایی که هست بخرند و این به من مربوط نیست.

همین را درباره‌ی ماهانه‌ی برخی پیشه‌ها می‌باید گفت. بهتر می‌دانیم سخن را از کتاب «کار و پیشه و پول» (بزبان عادی) بیاوریم :

«کسانی که مزد می‌گیرند به اندازه‌ی ارزش کارشان مزد تعیین شود. مثلاً امروز در میان ما خیاط مزد خوب می‌گیرد و زندگانیش به خوبی تأمین می‌شود. برخی از پزشکان که شناخته شده‌اند مزد بیش از اندازه می‌گیرند که گذشته از آنکه با خوشیها زندگی می‌کنند پول‌اندوزی هم می‌کنند. از آن طرف هیزم‌شکن و چاه‌کن و خشت‌زن و مانند اینها مزدشان بسیار کمست. یک هیزم‌شکن که شش ساعت تبر می‌زند و کوفته می‌شود ، در این موقعِ گرانی[روزانه] بیش از صد ریال[امروز بخوانید پنج‌میلیون ریال] مزد نمی‌گیرد که تنها ناهار و شام او و خانواده‌اش را می‌تواند تأمین کند ، برای رخت و دیگر چیزها سختی باید بکشد.

ما عادت کرده‌ایم که به کارهای هیزم‌شکنی و چاه‌کنی و خشت‌زنی و مانند اینها اهمیت کم بگذاریم و مزدهای کم بدهیم. خود آن کارگران نیز همین حال را می‌دارند. ولی از نقطه نظر حقایق ، به کارهای آنها در زندگانی نیاز هست و باید اهمیتی که سزاوار است بگذاریم و مزدهایی که شایسته است تعیین کنیم.

مثلاً امروز در تهران که یک خانواده‌ی متوسط روزانه چهارصد ریال خرج دارد و با کمتر از آن نمی‌تواند زندگی کند و از طرف دیگر یک هیزم‌شکن در یک روز بیش از پانصد کیلو هیزم نمی‌تواند بشکند ، از اینرو ما باید حداقل به هر صد کیلویی هشتاد ریال مزد بدهیم (در حالی که امروز بیش از بیست ریال داده نمی‌شود). دیگر کارها نیز همین طور است».

در همین زمینه در بخش سوم ، بند پانزدهم کتاب «ورجاوندبنیاد» (بزبان عادی) ، که به زندگانی اجتماعی می‌پردازد چنین آمده :

حکومت باید مانع بیکاری و درماندگی مردم بشود.

«حکومت باید نظارت به کارها و حرفه‌ها و تنظیم آنها را از وظایف بزرگ خود بداند و بآن اهمیت بدهد. باید راهِ کارهای نامشروع و بیهوده را ببندد. باید از گدایی و مفتخوری و زیاده‌خواهی و گرانفروشی جلوگیری کند. برای مزدها منصفانه اندازه تعیین کند. ... هرچه لازمست بکند تا مانع بیکاری و درماندگی مردم شود.

اگر زندگی از راهش باشد کسی بیکار نخواهد بود و کسی بینوا نخواهد ماند».

اینها را که در نظر بگیریم خواهیم دانست که فرمول تعیین ماهانه که اکنون بر کشور ما فرمانرواست ستمگرانه است.

۴ـ پستی و بلندی درآمدها

در سه تکه‌ی گذشته از حادثه‌ی معدن طبس ، استانداردهای ایمنی ، رد پای پول‌پرستی و بی‌پروایی به جان کارگران در آن حادثه و از ماهانه‌ی ناچیز ایشان سخن راندیم. در این بخش از کاهش کار در کشور ، افزایش جویندگان کار (از جمله کوچندگان افغانی) و در نتیجه کاهش دستمزدها و سرانجام از پستی و بلندی بی‌اندازه‌ی درآمدها در کشور خواهیم گفت.

نبود کار آن اندازه وخیم شده که برای یک جای خالی کار ، دهها تن جویندگانِ کار صف می‌کشند تا آن را ازآنِ خود گردانند و نانی به خانه برند. اینست وادارشان می‌کنند ، کاغذ و چک سفید امضاء به کارفرما بدهند! اینها چیزهایی نیست که مردم ندانند.

اینکه مردم شعار می‌دادند : «سوریه (همچنین فلسطین) را رها کن ، فکری به حال ما کن» ، بازگو کننده‌ی بیچیزی و بدبختی مردم است. اینکه حکومت بگوید : چون ما را تحریم کرده‌اند به چنین روزی افتاده‌ایم ، چنین بهانه‌ای «مسموع» نیست. مگر پیش از تحریم را فراموش کرده‌ایم؟!. آیا در آن زمان کم‌چیزان رفاه و بهداشت و امنیت شغلی داشتند؟! همیشه زندگیِ یک طبقه‌ی کوچکی از مردم این کشور (همان تاراجگران) خوش‌گذرانی بوده و زندگی یک انبوهی از مردم (تاراج‌شدگان) بیچیزی. آنگاه در همان موضوع تحریم نیز باید دید چرا کشور تحریم شده. حکومت چه کرده که دشمنی کشورهای فراوانی را در جهان برانگیخته و دوستی ندارد؟!

یک کشور با اینهمه ثروت که نمونه‌ی آن خاک پرباردهی است که با حسابهایی که شده به دو سه برابر جمعیت کنونی خوراک تواند داد ، آب هم اگر ناکاردانی نکنند به اندازه‌ی نیاز دارد ، با آفتاب تابان ، کانیهای گوناگون ، نفت و گاز فراوان ، موقعیتهای مناسب برای گردشگری و صد امتیاز دیگر ، چرا باید به چنین حالی بیفتد؟!.

یک مثال بعنوان نمونه بیاوریم. همین آفتاب سوزان که کشور ما را از بارش فراوان کم‌بهره گردانیده آرزوی دهها توده‌ی دیگر است که از آن بهره‌ی کمی می‌برند. ولی ما چه‌بسا آرزو می‌کنیم

که بجای چنین آفتابی ، آب و هوای پربارانتری می‌داشتیم. در حالی که از این آفتاب صد بهره می‌توان برد که ما کمتر در اندیشه‌اش بوده‌ایم. با حسابی که رفته ایران با چنین آفتاب فروزان می‌تواند برق خورشیدی تولید کند که درآمد آن از نفتش نیز بیشتر است. ما حتا در اندیشه‌ی سود بردن از تابش خورشید برای آب گرم و شوفاژ هم نبوده‌ایم و نیستیم.

این نیست مگر آنکه یک لشکری از مفتخوران و تاراجگران در این کشور تنها به سودهای خود و پولهایی که می‌توان از این خوان نعمت برداشت اندیشیده‌اند. از یکسو ، ثروتهای حقیقی کشور همچون سفره‌های آب زیرزمینی را با آلودن و بی‌حساب مصرف کردن ، جنگلها را تراشیدن ، زمینهای کشاورزی را با آلودن و بی‌حاصل کردن ، تغییر کاربری به مسکونی دادن ، جلو فرسایش خاک را نگرفتن و از آنسو ، نگهداری نکردن از آنچه مایه‌ی بهره‌مندی همگان از این آب و خاک است همچون هوای پاکیزه ، دریا ، دریاچه و رودها ؛ این کارها را جز اره کردن شاخه‌ای که بر آن نشسته‌ایم نمی‌توان نامید.

مردم این روزگار نه آنانند که در زمان ناصرالدین‌شاه جایگاه کشور و حال خود را ندانند یا از حق و حقوقشان ناآگاه باشند. این مردم امروز گذشته از آنکه از راه تلویزیون و موبایل و دیگر راهها از حال دیگر توده‌های جهان کمابیش آگاهند ، از چگونگی زیست پولداران همین کشور نیز آگاهند. می‌دانند رویهم‌رفته در این کشور هرچه کاری دشوارتر و بیمناکتر ، درآمدش کمتر. می‌دانند کسانی که میلیارد میلیارد پول درمی‌آورند این نیست که همچون بیل گیتس و ایلان ماسک نوآور و تولیدکننده باشند. بلکه با لابیگری و رانت‌خواری یا خوردن حق دیگران به چنان پولهایی رسیده‌اند.

از اینرو درد و خشم این مردم از فرمانروایان و تاراجگران بسیار بیشتر از مردم آن زمانست. آنها از هنگامی که چشم باز کرده بودند خود را برده‌ی پادشاه می‌دانستند و هرچه سختی و ستم می‌دیدند گمان داشتند این سرنوشتیست که به پیشانی آنها نوشته شده. ولی مردم این دوره با دانستن حال دیگر مردمان و آگاهی به ثروت این کشور و اینکه چگونه تاراج می‌گردد ، نمی‌توانند این حال را سرنوشت قطعی خود بدانند.

نتیجه آنکه طبقه‌ی رنجبر و ستمکشِ امروز ، کینه‌ی بزرگی از فرمانروایان و پولداران دارنـد و در این باره ناحق هم نیستند.

آیا مالباختگانِ شرکتهای شیاد سرمایه‌گزاری یا بـورس را بیـاد داریـد؟!. آنـان از حکـومتی کـه نمی‌تواند بورسش را کنترل کند و از شرکتهای شیاد جلو گیرد ، کینه بـه دل دارنـد و خشـمگینند ، همچنان این رنجبرانِ بیچیز نیز از اینکه پول تو جیبی فرزند یـک پولـدار بـا ماهانـه‌ی آنـان برابـری می‌کند از نابسامانی اقتصادی و بیدادگریهای درآمدی ناخشنود و خشمناکند. آشکارسـت کـه اینـان همیشه اندوهها به دل دارند و زندگانی بکامشان تلخ است.

اینکه مردم تظاهرات کرده می‌گویند : «اینهمه بی‌عدالتی هرگز ندیده ملتی» ، «فریاد ، فریاد از اینهمه بیداد» بازتاب همین بیدادگریهاست. حقوق کارکنان در آغاز هـر سـال ۲۰ درصـد کمـابیش افزایش می‌یابد ، پرسش اینجاست : آیا بهای کالا و خدمات هم به همین روال افـزایش می‌یابـد؟! یـا آنکه در سراسر سال چند بار افزایش می‌یابد؟!

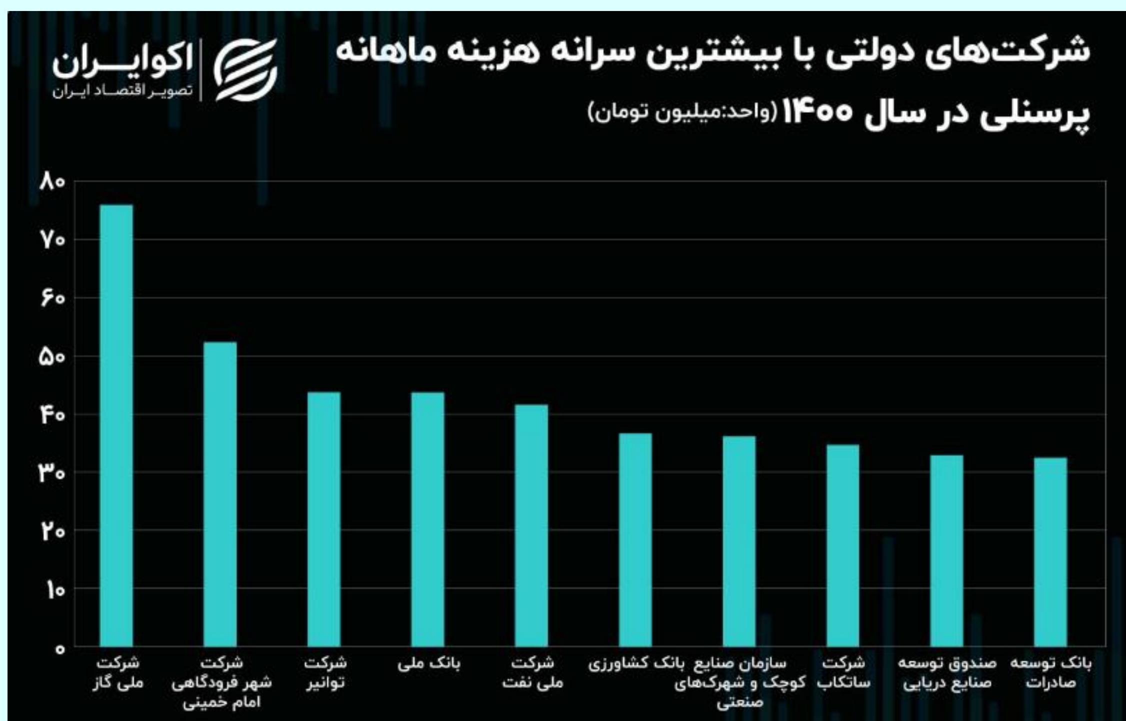
در هر حال از دیدگاه خـرد ایـن وضـع درخـور دفـاع نیسـت. ایـن انـدازه پسـتی و بلنـدی در برخورداریهای یک توده خود یک رسوایی بشمار می‌آید. به ماهانه‌های هنگفـت در برخـی اداره‌هـای دولتی (آمار سال ۱۴۰۰) در این نشانی (اینجا) بنگرید.

این هم توضیحاتی از همان منبع :

بر اساس آخرین گزارش‌ها در سال ۱۴۰۰ ، میزان سرانه‌ی [میانگین] هزینه‌ی پرسنلی کارکنان شرکت ملی گاز ماهانه ۷۶ میلیون تومان بوده است.

«هزینه‌ی پرسنلی» عبارت است از مجموع حقوق و مزایا ، رفاهیات ، اضافه کار ، عیدی و پاداش ، حق بیمه و بازنشستگی سهم کارفرما که شرکت بابت نیروی انسانی شاغل در شرکت می‌پردازد.

بعد از شرکت ملی گاز ، بیشترین حقوق و مزایا به کارمندان فرودگاه امـام خمینـی تعلـق دارد. سرانه‌ی ماهانه‌ی هزینه‌ی پرسنلی شرکت شهر فرودگاهی امام خمینی در سال ۱۴۰۰ معـادل ۵۲.۵ میلیون تومان بوده است.



۵ــ شرکتهای دولتی با بیشترین میانگین هزینه‌ی ماهانه

رتبه‌ی سوم نیز مربوط به شرکت توانیر است ، میزان سرانه‌ی هزینه‌ی پرسنلی کارکنان شرکت توانیر در سال ۱۴۰۰ ، ماهانه حدود ۴۴ میلیون تومان بوده است.

توجه شود که نمایش هزینه‌ی میانگین باعث می‌شود حقوقهای بسیار گزاف دیده نشود. زیرا در جایی که میانگین هزینه‌ی پرسنلی را ماهانه ۷۶ میلیون تومان فرض کنیم و برای مثال ۱۰۰ کارکن هر کدام ماهی بطور میانگین ۶۰ میلیون حقوق و مزایا و رفاهیات و اضافه کار و عیدی و پاداش داشته باشند ، هر کدام از آنها از سهم میانگین هزینه‌ی پرسنلی ماهانه مبلغ ۱۶ = ۶۰-۷۶ میلیون و همگی در مجموع ۱۶۰۰ = (۱۶)X ۱۰۰ میلیون تومان کمتر دریافت می‌کنند ، پس اگر این مبلغ تنها میان ۵ تن از مدیران بخش گردد سهم میانگین آنها ۱۶۰۰ تقسیم بر ۵ (۳۲۰ میلیون) و دریافتی ایشان بعلاوه‌ی ۷۶ میلیون تومان (میانگین هزینه‌ی پرسنلی) مبلغ ۳۹۶ میلیون خواهد بود.

این را نیز باید بدیده گرفت که گذشته از «حقوق و مزایا» گاهی پاداشها و وامهایی به نورچشمیها می‌دهند که پستی و بلندی درآمدها در ایران را ده چندان می‌گرداند.

رسوایی «حقوقهای نجومی» را همگی بیاد داریم .. اینها چیزهایی نیست که رخ نداده و یا شایعه باشد.

هنوز هم آگاهیهایش در اینترنت هست و می‌توان آن مبلغها را بروز کرد تا بهای واقعیش دانسته شود.

۵ ـ بیکاری

در تکه‌های پیش از حادثه‌ی دلگداز معدن طبس ، جان باختن ۵۰ تن بیشتر از کارگران هم‌میهنمان ، استانداردهای جهانی HSE ، رد پای پولپرستی در این حادثه ، کوتاهیهای حکومت در نظارت و واداشتن شرکتها به رعایت استانداردها ، ماهانه‌ی ناچیز کارگران و پستی و بلندی بی‌اندازه در درآمدها در کشور گفتگو کردیم. اینجا از «غول بیکاری» سخن بمیان خواهیم آورد.

تا هشتاد نود سال پیش در ایران بلکه در کشورهای شرق چیزی بنام بیکاری به آن معنی که در غرب رخ می‌دهد نبود. هر کسی بکاری می‌پرداخت و این مایه‌ی سرفرازی زندگانی شرقی بود. زیرا در همان زمان در غرب بحرانهای بزرگی از بازایستادن بازار و بیکاری فراگیر و ورشکستگی بورس و اینگونه پیشامدها رخ می‌نمود (بویژه میان سالهای ۱۹۲۹ تا ۱۹۳۲) و هنوز هم از میان برنخاسته (نمونه‌اش بیکاری و رکود سالهای ۲۰۰۸ و ۲۰۰۹ در آمریکا و دیگر کشورهای غربی است). لیکن چون شرقیان خود را در برابر غربیان باخته ، غرب را معدن هر نیکی پنداشتند ، اینست زندگی ما نیز رنگ غربی بخود گرفت و آداب زندگی و شیوه‌ی کار و همبستگی کارگر و کارفرما بدانسان که در غرب بود در ایران نیز رفته رفته جایگزین شیوه‌ی کهن شرقی گردید.

در هر حال از همان هشتاد نود سال پیش در ایران نیز کارخانه‌ها و شرکتهایی بنیاد یافت و معدنهایی بکار آغاز کرد و اینها همه کارکنانی را استخدام کردند. پیش از آن ، حکومت اداره‌هایی داشت و برخی نیز سپس به آنها افزود که ناچار یک دسته از مردم کارکنان آنجاها بودند و هنوز هم هستند ـ همچون آموزگاران که کارکنان وزارتخانه‌ی آموزش و پرورش‌اند.

این کارکنان ـ چه کارمند ، چه کارگر ـ دولت و بخش خصوصی را راه می‌برند و دولت و بخش خصوصی نیز به ایشان دستمزد و ماهانه می‌دهند. بدینسان هم کارهای کشوری و بخشهای دیگر تولید و خدمات پیش می‌رود و هم خاندانها در سایه‌ی چنین کارهایی زندگیشان راه می‌افتد.

اکنون سخن در آنست که در غرب چنین عنوان شده که در یـک کشـور همیشـه چنـد درصـد «بیکاری» (مثلاً ۳ تا ۵ درصد) عادی است. گرچه دولتهای غربی تا جایی که بتوانند به سامان اقتصاد کشورشان می‌کوشند و این کوششها جلو بسیاری از نارواییهای اقتصادی را می‌گیـرد ولـی وظیفـه‌ای بگردن خود در برابر تلاطمهای اقتصادی که به بیکاری و دیگر گرفتاریها بینجامـد نمی‌گیرنـد. مـردم شرق و از جمله ایرانیان نیز چون دنباله‌رو آنهایند و همان سیستم اقتصادی را برای خود برگزیده‌اند ، اینست بیکاری را همچون خشکسالی ، سیل یا توفان ، چیزی طبیعی می‌شمارند کـه بیـرون اختیـار حکومتهاست.

حال آنکه این باور بیکبار بی‌پاست. درست است که حکومتها صدها کار دیگر دارند که جلوگیری از بیکاری یکی از آنها است و از سوی دیگر ، بیکاری هم بیکبار از میان برخاستنی نیست ولی در هـر حال جلو گرفتن از بیکاری از وظایف اصلی و مهم هر حکومت و دولتی است.

مردم دولت تعیین نمی‌کنند که چنین وظایفی را بگردن نگیرد. اگر دولت این کارِ بسیار بنیـادی را انجام ندهد ، گو صدها کیلومتر راه و راه‌آهن بسازد ، میلیونها شماره‌تلفن ثابت و موبایل بـه مـردم دهد یا کارهایی مانند اینها کند ، چه سودی بحال مردم دارد؟! بیکاری غول هراس‌انگیزیست کـه دل هر میهن‌پرستی را بلرزه درمی‌آورد. در پس بیکاری ، بینوایی هست ، در پس آن جـا مانـدن از درس بچه‌ها و دور ماندن از کوششهای اجتماعی هست ، حس آزاردهنده‌ی بی‌بهرگی (محرومیت) هسـت ، پایین آمدن بهداشت و بیماریها هست. رویهم‌رفته کاهش سـرمایه‌ی اجتمـاعی[1] و بسـیار نارواییهـای دیگر در پس بیکاری هست.

پس یکی از وظایف اصلی دولت فراهم کردن زمینه برای کار و پیشه است. بیشتر زمانها این نکته فراموش می‌شود. حکومتی که برای جلوگیری از بیکاری وظیفـه‌ای بگـردن نگیـرد ، ناچـار پاسـخده (مسئول) همه‌ی نتیجه‌های بیکاری است.

۱ـ برای آگاهی از سرمایه‌ی اجتماعی و تأثیر آن بر کیفیت زندگی و اقتصاد یک کشور دفتر «سرمایه‌ی اجتماعی» خوانده شود.

در کتاب ورجاوندبنیاد (بزبان عادی ، بخش سوم ، بند ۱۵) درباره‌ی وظایف حکومت در زمینه‌ی نظارت بر کارها و پیشه‌ها و جلوگیری از بیکاری چنین آمده است :

«در هر کشوری حکومت باید نظارت بر کارها و حرفه‌ها و تنظیم آنها را از روی آیین یا راه زندگی یکی از وظایف بزرگ خود بداند و بآن کار اهمیت داده خوب توجه کند. در این باره قانونها تصویب کند ، دستورها دهد ، کسانی را برای نظارت و بازرسی منصوب کند.

باید بکارهای نامشروع و یا بیهوده ـ از دزدی و راهزنی و کلاهبرداری و دغلکاری و قماربازی و بخت‌آزمایی و فالگیری و افسانه‌نویسی و واسطه‌گری کالاها و هرچه از این گونه است ـ راه نداده و بکسانی که تمکین نکنند کیفر دهد.

...

حکومت باید مستحقها را نگهداری کند و از گدایی به هر بهانه‌ای که باشد جلوگیری کند. از مفتخوری چه به بهانه‌ی پیشوایی و راهنمایی و چه به هر بهانه‌ی دیگری که باشد جلوگیری کند. به بازارها و کارخانه‌ها ناظران بگذارد و از زیاده‌خواهی که از راه سرمایه یا ماشین می‌تواند پیش بیاید جلوگیری کند. برای کالاها قیمت تعیین کرده از گرانفروشی تولیدکنندگان و بازرگانان جلوگیری کند.

باید از پزشک و آموزگار گرفته تا باربر و چاه‌کن و (همچنین کارمندان اداره‌ها) برای مزدهاشان منصفانه اندازه تعیین کند. ارزش هر کاری از روی سودیست که بزندگانی اجتماعی می‌رساند و نیازی که بآن هست. **همچنین باید رنجی را که در راه آن کشیده شده در نظر گرفت.**

یکی از نافهمیها امروزه اینست که کارهایی را که به زحمت بدنی بیشتر نیازمند است ـ مثل باربری و چاه‌کنی و نظافتچیگری و مانند اینها ـ پست می‌شمارند و مزدْ کمتر می‌پردازند. ولی از دیده‌ی حقیقت‌جویی اینها پست نیست و مزد آنها را نیز منصفانه باید تعیین کرد : مثلاً یک کارگر ساده‌ی ساختمانی با روزانه هشت ساعت کار پیوسته ، باید دید اگر افراد خانواده‌اش بیش از اندازه نیست روزانه چه مبلغ می‌خواهد تا یک زندگی متوسط داشته باشد ، از روی این برای او مزد تعیین شود.

حکومت یک ملت باید هرچه لازمست بکند تا مانع بیکاری و درماندگی مردم شود ، تا جایی که کسی نتواند گله از نبودن کار و بسته بودن راه زندگانی کند.

اگر زندگانی از راهش باشد و آنچه گفته‌ایم عمل شود کسی بیکار نخواهد بود و کسی بینوا نخواهد ماند. هر کسی باندازه‌ی لیاقت خود و کوششی که می‌کند از داشته‌های زندگانی و از خوشیها بهره خواهد یافت. ...».

فشرده‌ی سخنان بالا چند چیز است :

۱ـ جلوگیری دولت از مفتخوری و کارهای نامشروع و بیهوده.

۲ـ دیده‌بانی (نظارت) بر بازار و کارخانه و جلوگیری از گرانفروشی تولیدکنندگان و بازرگانان.

۳ـ تعیین دادگرانه‌ی دستمزدها بر پایه‌ی نیاز کشور به آن کار و همچنین بدیده گرفتن رنجی که در آن کشیده می‌شود. سازمانهای بیمه و بازنشستگی اینگونه کارهای پررنج و آسیب را «سخت و زیان‌آور» گفته‌اند.

چنانکه در تکه‌ی پیش گفتیم دولتهای غربیِ پیشرفته تا بتوانند کوششهایی می‌کنند که اقتصادشان پایدار بماند و تورمِ بالا و غول بیکاری پدیدار نشود. ولی در برخی جاها نیز نابسامانیهای (تلاطم) اقتصادی را طبیعی فرض کرده در برابرش خود را مسئول نمی‌بینند. اینکه چنان نابسامانیهایی را طبیعی می‌انگارند ، جای سخن بسیار دارد که در اینجا مجال آن گفتگو نیست. تنها این اندازه توان گفت که چون سرچشمه‌ی آن نابسامانیها ریشه در نهاد اقتصاد غربی دارد ، اینست بناچار آن را طبیعی بشمار می‌آورند.

با اینهمه در آن کشورها چون مجلس و رسانه‌ها آزادند ، از چنان دولتهایی پاسخدهی می‌طلبند و ممکنست زیر فشار رسانه‌ها و مجلس چنان کابینه‌هایی برافتند.

اکنون ببینیم در کشور ما وضع به چه ترتیب است. مثلاً یکی از کارهایی که هر حکومتی باید بکند ، حمایت از تولید ملیست ، این گونه‌ای جلوگیری از بیکاری نیز هست. قانونها باید گزارده شود تا آنچه در کشور تولید می‌شود یا می‌تواند به آسانی تولید گردد وارداتش ممنوع شود. اگر حکومتی چنین کار مهم و آشکاری نکرد یا قانونش را گزارد ولی بر اجرایش نظارت نکرد و از کنترلش بیرون شد ، مردم آسیبهای بزرگی خواهند دید. بیکاری هم فزونی خواهد یافت.

ببینید این تنها گفتگوی روزگار ما نیست. این بیگفتگوست که هر تصمیم دولت اگر درست باشد می‌تواند بسود تولید و کار بینجامد و بوارونه اگر غلط باشد بزیان تولید و فزونی بیکاری بینجامد.

زمانی که ناصرالدین‌شاه امتیاز توتون و تنباکو را به یک تن انگلیسی داد ، به ایـن ترتیـب بـود کـه او می‌توانست توتون و تنباکوی سراسر ایران را در ازای پولی بنام حق امتیاز یکجا بخرد و یک بخش آن را به کشورهای دیگر فروخته بخشی را به خود ایرانیان گرانتر از آنچه خریده بفروشد. این آسیبی بـه مردم و از جمله بازرگانان ایرانی بود. هم از اینرو بود کـه چـون علمـا در آن جنـبش در برابـر دربـار ایستادند مردم نیز ایستادگی کردند و سرانجام ناصرالدین‌شاه ناچار شد آن امتیاز را با پرداخت تـاوان بهم زند. نمونه‌ی دوم ، بوارونه‌ی امتیاز توتون و تنباکو قانونی بنام «انحصار تجارت» بود (۱۳۰۹) که از تولیدکنندگان کشور حمایت می‌کرد. آن قانون جلو فزونی کالاهای اروپـا و آمریکـا را در بازارهـای ایران می‌گرفت. کالاهایی که دست صنعتگران بومی را بسته بود.

تولید به عوامل محسوس و نامحسوس چندی بستگی دارد. مثلاً در زمینـه‌ی عوامـل محسـوس دولت با ساختن راه و راه‌آهن ، بندرها و فرودگاهها و واداشتن حمل و نقل زمینی ، دریایی و هـوایی ، فراهم کردن سوخت و انرژی (مثلاً برق و گاز و بنزین) ، ساخت شـبکه‌های آب و فاضـلاب ، تلفـن و اینترنت ، فراهم کردن زیرساختهای آموزشـی همچـون دانشـگاهها ، آموزشـکده‌ها ، پژوهشـکده‌ها ، آزمایشگاهها ، یا بکار واداشتن شبکه‌ی بانکی کارآمد و راه گشودن و راه نمودن به بازرگانـان ، چـه از راه اتاقهای بازرگانی و چه از راه سفارتخانه‌ها ، دادن وام به تولیدکنندگان می‌تواند زمینـه را آمـاده‌ی کوششهای سالم اقتصادی کند.

از آنسو ، با وضع معافیتهای مالیاتی ویژه (مثلاً برای کشاورزی) ، تعرفه‌های گمرکـی بـالا بـرای کالاهای لوکس و بیهوده‌ی خارجی یا ممنوعیت ورود کالاهایی که در کشور ساخته می‌شـود ، پدیـد آوردن وضع پایدار اجتماعی و تلاش برای افزودن به سرمایه‌ی اجتماعی و امید به آینده در دل مردم ، بطور غیرمستقیم و نامحسوس از تولید حمایت می‌کند.

درباره‌ی این زیرساختها و اقـداماتی کـه بـه پایـداری اوضـاع اجتمـاعی ، سیاسـی و اقتصـادی می‌انجامد هنوز سخنان بسیاری هست که در زیر به آن می‌پردازیم.

۶ـ علتهای افزایش بیکاری و کاهش تولید

پیشتر ، از علتهای این پیشامد افسوس‌آور گفتگو کردیم. آنگاه سخن به بیکاری و دستمزد ناچیز کارگران و کارکنان رسید. بیکاری و دستمزد ناچیز را هرچند جداشان گیریم باز پیوستگیها باهم دارند. اکنون بهترست درباره‌ی علت هر کدام بررسی بیشتر و بهتری کنیم.

پیشتر گفتیم دولت باید جلو مفتخواری و کارهای بیهوده ـ کارهایی که توده را سودی از آن نیست ـ بگیرد. این یکی از وظایف اوست. اگر چنین شود ، همه ناچار خواهند بود بکارهایی برخیزند که توده به آن نیازمند است. ولی ما در دولتهای ۵۷ تاکنون نه تنها چنین رفتارهایی ندیده‌ایم بلکه وارونه‌اش را دیده و می‌بینیم. کافیست ما به ردیفهای بودجه بنگریم. این سازمانها و «ستاد»هایی که بودجه‌های هنگفتی می‌گیرند کدام یک برای کشور دربایست می‌باشد؟! نیمی از آنها جز برای تبلیغ اسلام (بخوانید دکان ملایان) نیست. جز برای پروردن مفتخوران نیست. در این تصمیمها مردم دخالتی ندارند. این کدام مردم بوده‌اند که تصمیم گرفته‌اند از سفره‌ی ایرانیان برداشت شده در پنج قاره‌ی جهان تبلیغ شیعیگری شود؟!

نمونه‌ای از به باد دادن درآمدهای کشور و مفتخورپروری را در بودجه‌ای که به سازمانها و ستادهای «فرهنگی مذهبی» داده‌اند می‌توان دید. از آنسو ، اقتصاد کشور در ۴۶ سال گذشته بیشترین ناکاردانی و بی‌اعتنایی را بخود دیده است. زیرا بجای آنکه دیده شود اقتصاد را درست راهبری می‌کنند و بهبود می‌دهند ، آنچه دیده شده کم‌اعتنایی به تولید صنعتی و سودجوییهای شخصی بوده. روشنتر بگوییم : از ناکاردانی ، نادانی و پول‌پرستی یک بخش بزرگی از ثروت کشور را که کارگاهها و کارخانه‌های آن و تجربه‌ای که صنعت اندوخته بود به باد داده‌اند. در کشاورزی هم ناکاردانی و بی‌پروایی کم نکرده‌اند. لیکن چون ما در اینجا توجهمان به صنعت است ، بیش از همه از آن زمینه سخن بمیان خواهیم آورد.

بودجه پیشنهادی ۱۴۰۳ دولت برای نهادهای فرهنگی مذهبی

تجارت نیوز

موسسه نشر آثار حضرت امام	آستان مقدس حضرت امام	دبیرخانه ستاد حمایت از خانواده	سازمان اوقاف
۱۶۰ میلیارد تومان	۲۱۶ میلیارد تومان	۸,۷۸۹ میلیارد تومان	۱۳۲ میلیارد تومان
کمک به معیشت روحانیون	بنیاد حفظ آثار و ارزش‌های دفاع مقدس	ستاد مرکزی راهیان نور	قرارگاه قرب بقیه‌الله
۱۲۲۷ میلیارد تومان	۲۶۰۲ میلیارد تومان	۴۹ میلیارد تومان	۲,۹۵۵ میلیارد تومان
مجمع جهانی تقریب	فرهنگستان زبان و ادب فارسی	مجمع جهانی اهل‌بیت	بنیاد سعدی
۲۱۲ میلیارد تومان	۱۰۴ میلیارد تومان	۲۵۷ میلیارد تومان	۶۹ میلیارد تومان
خبرگزاری جمهوری اسلامی	دفتر تبلیغات اسلامی حوزه علمیه قم	شورای هماهنگی تبلیغات اسلامی	شورای عالی حوزه‌های علمیه
۳۷۴ میلیارد تومان	۸۳۱ میلیارد تومان	۲۶۸ میلیارد تومان	۶,۹۶۲ میلیارد تومان
شورای حوزه علمیه خراسان	مرکز خدمات حوزه علمیه	موسسه آموزشی امام خمینی(ره)	سازمان تبلیغات اسلامی
۹۰۰ میلیارد تومان	۷,۵۴۴ میلیارد تومان	۴۳۷ میلیارد تومان	۸,۷۳۱ میلیارد تومان
شورای سیاستگذاری ائمه جمعه	جامعة المصطفی العالمیة	ستاد احیای امر به معروف	سازمان صداوسیما
۳۱۱ میلیارد تومان	۱,۴۲۷ میلیارد تومان	۲۵۶ میلیارد تومان	۲۲,۲۰۸ میلیارد تومان

منبع: مرکز پژوهش‌های مجلس

تجارت نیوز www.tejaratnews.com


۶ـ بودجه‌ی سازمانها و ستادهای «فرهنگی مذهبی»

داستان از آنجا آغاز شد که پنج ماه پس از بهمن ۵۷ حاکمان «انقلابی» برای «حفاظت و توسعه‌ی صنایع ایران» ، «قانونی» به تصویب «شورای انقلاب» رسانیدند. از روی تبصره‌ی الف ۲ ماده‌ی یک این قانون ، «صنایع و معادن بزرگی که صاحبان آن از طریق روابط غیرقانونی با رژیم گذشته ، استفاده‌ی نامشروع از امکانات و تضییع حقوق عمومی به ثروت‌های کلان دست یافته‌اند» باید مصادره شوند و دولت آنها را در دست گیرد.

در دیباچه‌ی این «قانون» سخنانی آمده که برای مردم در آن روز خوشنما بود. مثلاً آمده : «نظام گذشته ضمن حمایت ظاهری از صنایع کشور که به بهای نابودی کشاورزی به عمل می‌آورد آنها را به صورت وسائلی برای چپاول سرمایه‌های ملی به دست عمال خود و وابستگی اقتصاد ایران به سرمایه‌داری

خارجی و مصرفی ساختن کشور درآورده بود. ... اینک نجات صنعت و اقتصاد کشور ایجاب می‌کند اقدامی قاطع در جهت احیاء و اداره‌ی صحیح و توسعه‌ی آنها به منظورهای ذیل به عمل آید :

الف : رعایت نظام اسلامی در مورد حقوق کار (آیا «نظام اسلامی در مورد حقوق کار» ، موضوع روشن و دانسته‌ای است؟! کتابی در این زمینه در دست می‌بود یا هر کسی با پندار خود می‌بایست آن را تفسیر کند؟!)

ب : خروج اقتصاد ایران از وابستگی به نفت و احراز استقلال از طریق تولید نیازهای داخلی تا سرحد خودکفایی و توسعه‌ی صادرات.

(امروز نیک آشکار است که درآمدهای این کشور بیشترش از نفت و گاز است و اگر چنان درآمدهایی نداشت خدا می‌داند به چه فلاکتی دچار می‌گردید. آمدیم به «خودکفایی». این یک لاف و یک اندیشه‌ی گمراه یا افزار نیرنگ و فریب در آن دوره بود. هیچ کشوری بخودکفایی نرسیده و اساساً خواهان افتادن به چنان چاهی نیز نیست. فرض کنید کشوری خودکفا شد ، این بدان معنیست که با دیگران داد و ستدی نخواهد داشت. بلکه نیازی به همبستگی با دیگران نیز نخواهد دید. آیا چنین چیزی شدنیست؟! آیا این پندارپروری نیست؟! آری ، آدمهای غارنشین خودکفا بودند و در آن زندگانی ابتدایی نیازی به دیگران نداشتند. ولی آیا گامهای آدمی در راه پیشرفت و تمدن به سوی خودکفایی بوده یا به وارونه‌ی آن در راه «تقسیم کار» هرچه بیشتر و افزودن به همبستگی میان همنوعان؟! «توسعه‌ی صادرات» نیز چیزی نیست که مردمِ امروز فریب چنان واژه‌ای را بخورند و ندانند که تنها یک لاف بوده. باید پروا کرد که گام زدن در راه خودکفایی خود به معنای افزودن به تولید و در همان حال کاستن از واردات کالا است. آیا در این چهل و اند سال ما از واردات کالا کاسته‌ایم؟!. امروز همه می‌دانند اقتصاد کشور تا چه اندازه در این راه گام برداشته! تنها یک نکته در خودکفایی و بکار بردن این واژه هست که اگر در یک زمینه و یک کالا بکار برود غلط و لاف نیست. مثلاً بگویند ایران در زمینه‌ی تولید تخم‌مرغ یا شوینده‌ها به خودکفایی رسیده.).

ج : گسترش زمینه‌ی کار و اشتغال و تخصص.

(اگر سخن پا در هوایی نبوده یکی بگوید : با چه برنامه‌ای و چه افزارهایی؟!)

د : قطع ید از عمال نظام استبدادی و استثمارگران.

(نظام استبدادی؟!. این بدان معنیست که نویسندگانِ چنان جمله‌های بی‌پایِ انشایی درپی آن بودند که ، یک نظام دمکراسی بجای نظام استبدادی بنشانند. آیا در این آرزو فیروزی یافتند؟!. برای رسیدن به دمکراسی دهها بنیاد دیگری می‌بایست درست شود ، آیا در این زمینه‌ها کوششهایی شده؟! .. آمدیم به «قطع ید از عمال نظام استبدادی» : بسیار نیک ، گیریم برخی از کارخانه‌داران با دربار روابط دوستانه‌ای داشتند و با پارتی‌بازی یا به عبارت امروز رانتخواری و رشوه دادن کارهاشان را پیش برده بودند. آیا اینگونه موارد نیازمند آن نبود که در دادگاه اثبات شود و بزهکار کیفر بیند؟! بیشتر آن کارخانه‌ها و شرکتها ، پس از مصادره سرگذشتشان به وضع افسوس‌آوری رسید ، جای پرسش است : آیا باید کشور و کارکنان آن کارخانه‌ها تاوان چنان گناههایی را بدهند؟!).

ه : احتراز از دولت‌سالاری و تشویق و حمایت از فعالیتهای غیردولتی و ابتکار در بخش خصوصی».

چنانکه دیده می‌شود اینها همه یک رشته جمله‌های انشایی و «آرزومندانه» است (که بیشتر آنها را نیز از روی دست سوسیالیستها نوشته‌اند) و روی کاغذ خوشنماست ولی در کار دیده شده که چون هیچ برنامه و آرمانی نداشتند و با اینهمه خواسته‌اند آنها را «اسلامی» (بخوانید دکان ملایان) وانمایند ، اینبود چنان تصمیم ویرانگری گرفتند که فرجام آن کارخانه‌ها و شرکتها به وضع وخیم امروز کشید. آیا این بود «احیاء و اداره‌ی صحیح و توسعه‌ی» صنایع؟!

کارخانه‌های هر کشوری فرزندان نان‌آورِ آن کشورند و اگر ورشکستگی یا کم‌کاری آنها به علت بی‌پروایی و ناکاردانی بلکه سودجویی و زدوبندهایی بوده مانند آنست که یکی از فرزندان خاندانی از سر نادانی و بجا نیامدن وظایف پدر و مادرِ خانواده سخت بیمار شده یا درگذشته باشد. ورشکستگی یا

کم‌کاری یک کارخانه بویژه که بزرگ و کارگرانش فراوان باشد برای آن کشور بسیار ناگوارست. مثلاً اگر در آلمان کارخانه‌ی زیمِنس ، در ژاپن میتسوبیشی ، در کره‌ی جنوبی سامسونگ و در انگلیس رولزرویس ورشکست یا بسته شود ، همان اندازه که به روحیه‌ی مردم ، اعتبار و درآمدهای آنها آسیب می‌خورد و به نرخ بیکاریشان می‌افزاید ، همچنان است بسته شدن کارخانه‌هایی همچون ارج ، جنرال‌استیل ، کفش ملی و نساجی مازندران در ایران.

در سال ۵۷ کشوری که ملایان حکومتش را بدست گرفتند ، گذشته از کارخانه‌های بزرگی مانند ذوب‌آهن و آلومینیوم‌سازی ، کارخانه‌های دیگری همچون آزمایش و ارج و پارس‌الکتریک و جنرال‌استیل داشت که لوازم خانگی تولید می‌کردند. سه کارخانه‌ی بزرگ کفش‌دوزی داشت که به روسیه و دیگر جاها کفش می‌فروختند. نساجیهایی مانند وطن و مازندران داشت که پارچه‌های خوبی در آنجا بافته می‌شد. کارخانه‌ی داروگر داشت که در آن زمان ۵۰ سال از بنیاد یافتنش (۱۳۰۷) می‌گذشت. گروه صنعتی بهشهر داشت. ... اینجا کمی درنگ کنیم و ببینیم این کارخانه‌ها چه تولید می‌کردند و دولتهای سالهای ۶۰ تاکنون برای بهبود بهره‌وری آنها چه کردند. مثلاً همین داروگر دهه‌ها صابون و شوینده و شامپو و خمیردندان می‌ساخت. گروه صنعتی بهشهر ، در کشت پنبه ، پنبه‌پاک‌کنی ، صنایع روغن گیاهی ، تولید صابون ، پودر رختشویی و پارچه‌های مخملی و ابریشمی ، نخهای پلی‌استر و آکریلیک ، کارتن ، فرش ماشینی و سیمان کار می‌کرد.

ما می‌پرسیم در جایی که ما کارخانه‌ی داروگر و صابون‌سازیهای دیگر داشتیم چه جا داشت که از سالهای نخست حکومت ملایان تاکنون ، دولتها اجازه دهند بازرگانان از ترکیه صابون وارد کنند؟! در جایی که نساجیهایی مانند گروه صنعتی بهشهر ، وطن ، مقدم ، مازندران و چندین نساجی دیگر داشتیم چه جا داشت که ما پارچه از ترکیه و دیگر کشورها وارد کنیم؟!

صنعت ریسندگی و بافندگی (نساجی) از صنایع کهن ایران است و در کشورها جایگاه دوم یا سوم را دارد (پس از خوراک و یا خانه‌سازی). اینکه مجوزهای بازرگانی در یک کشور بی‌حساب به این

و آن داده شود ، مرزهایش بی‌نگهبان بوده سالانه میلیاردها دلار (آری ، میلیاردها دلار) پوشاک با مجوز بازرگانی یا قاچاقی وارد کشور شود یک رسوایی است. معنایی جز این ندارد که صنعت را قربانی سودجویی یکمشت تاراجگر کرده‌اند. گفتن اینکه تکنولوژی این صنعت بروز نبوده یا کشت پنبه در ایران رونق ندارد یا گرانتر از بهای جهانی درمی‌آید ، اینها هیچ یک علت اصلی نتواند بود. اگر جلو قاچاق و واردات پارچه و پوشاک بیگانه گرفته می‌شد و در کشور آرامش فرمانروا بود ، چاره کردن به ماشینهای فرسوده و بهای پنبه دشوار نبود.

دانستنی است اگر وارداتْ ده تَن را به کار مشغول کند ، تولیدْ برای هزار تَن کار فراهم می‌کند. گذشته از اینها ، گفته می‌شود صنعت ریسندگی و بافندگی بیشتر از دیگر صنایع کارگر در استخدام خود دارد و ارزش افزوده‌ی تولیدی آن ۱/۸برابر (هشتاد درصد بیشتر) میانگین صنعت است. از اینرو بسیاری از کشورها از این صنعت ، که ویژگی دیگرش سادگی نسبی آنست ، برای نخستین گامهای رشد صنعتی سود می‌برند.

کاش روزی می‌رسید که سیگار در هیچ جای جهان تولید نمی‌شد و ما به آوردن چنین مثالی نمی‌پرداختیم. ولی در این روزگار که یک دسته از جهانیان و نیز ایرانیان سیگار می‌کشند و این کالا تولید می‌شود و تولید آن در ایران در انحصار شرکت دخانیات بوده ، جا دارد بپرسیم : آیا واردات سیگار با کدام یک از آن «آرزوها» که در قانون مصوب «شورای انقلاب» برای «حفاظت و توسعه‌ی صنایع ایران» آمده و پیشتر سخنش رفت می‌سازد؟!. آیا جز اینست که واردات این کالا همچون برخی کالاهای پرمصرف ، در انحصار یک یا چند کس بیشتر نمی‌باشد؟! آیا همین یک مثال نشان نمی‌دهد که در این کشور سودجویان دست بسفره‌ی مردم دراز می‌دارند؟!.

مثال دیگر ، واردات بی‌حساب چای است. این محصول که کمابیش همسال مشروطه‌ی ایران است با رنج و تلاشهای فراوان کاشف‌السلطنه به ایران رسید ، سالها او و دیگران در زمینه‌ی کاشت و پرورش آن بجان کوشیدند تا یکی از محصولات ارزشمند کشاورزی ایران گردید. آیا جا ندارد بپرسیم :

چرا با بودن قانون «حفاظت و توسعه‌ی صنایع ایران» مصوب تیرماه ۱۳۵۸ اجازه دادنـد واردات ایـن کالا چنان از اندازه بگذرد که چایکار ایرانی را به مرز نداری و رها کردن پیشه‌ی پدری خود بکشاند؟!. اختلاس «چای دبش» حسابش جدا.



۷ــ کاشف‌السلطنه

هر حکومتی باید به صنایعش اهمیت دهد و وظیفه دارد تا می‌توان کوشش کند از بسـته شـدن هر کدام از آنها جلو گیرد. این وضعیت در پیوستن آلمان غربی و شـرقی دیـده شـد. یـک بخشـی از صنایع آلمان شرقی ناکارآمد بود و دولت آلمان برای نوسازی آنها بودجه‌ی هنگفتی را بکار برد تا آنها نیز دهه‌ها عقب‌ماندگی خود را جبران کنند. این تصمیم یکی دو دهه بار گرانی بدوش مـردم آلمـان غربی گزارد ولی چون به بزرگی و نیرومندی کشورشان می‌انجامید ، مردم تاب آوردند تا آن صنایع از کار نیفتند و بازساخته شوند.

به وارونه‌ی آنچه در آلمان انجام گرفت ، در اینجا بـا جلـو نگـرفتن از قاچـاق و دادن مجوزهـای نابجای واردات و راهبری پرخطا یا سودجویانه (بهتر بگوییم : خائنانه) ، صنعت ایران را از جایگاهی که

داشت بیکبار پایین آوردند. مثلاً در صنعت کفش‌دوزی در جایی که سه کارخانه‌ی بزرگ مانند کفش ملی ، عمده نیاز سراسر کشور به کفش را تدارک می‌کردند جای پرسش است که چرا گمرکها و مرزهای کشور بروی کفشهای بیگانه باز شد؟!

دو علت برای ورشکستگی یا کم‌کاری این کارخانه‌ها می‌توان یافت. نخست آنکه بدیده گیریم قاچاقچیان و بازرگانانِ آزمند کمترین پروایی به تولید بومی نداشتند و جز پول به چیز دیگری نمی‌اندیشیدند. برای آنها هیچ اهمیتی نداشت وارد کردن کالاهایی که در ایران مانندش ساخته می‌شود ، باعث آسیب به تولید بومی و در درازمدت سبب ورشکستگی و تعطیلی آن کارخانه‌ها گردد. دوم ، راهبری چنان کارخانه‌هایی را به دست ناآزمودگانی سپاردند که برخی از آنها یک مغازه را نیز نمی‌توانستند راه برند. یا اینکه با پارتی‌بازی و رشوه به بهای بسیار کمی به کسانی فروختند که نه تنها شایستگی راهبری آنها را نداشتند ، بلکه برخی از آنان اساساً نه در اندیشه‌ی بهبود کارخانه بلکه درپی سودجویی از زمین و دیگر داراییهای آن بودند. یکی از شیوه‌های کارشان این بوده که کارخانه‌ی سودآور را زیان‌دِه نشان دهند و بدستاویز آن بخشی از کارگران را اخراج یا بازخرید کنند و رفته‌رفته آن را به تعطیلی کشانند. سپس زمین آن را فروشند یا بکار دیگری (مثلاً انبوه‌سازی) پردازند و پی خوشیهای خود باشند.

ملایان در سال ۱۳۵۸ نزدیک به ۵۰۰ واحد تولیدی را مصادره کردند ـ کارخانه‌هایی که برخی از آنها در خاورمیانه جایگاه والایی داشتند. ولی کمتر یکی از آنها را توانستند به همان بهره‌وری سال ۵۸ نگاه دارند. بلکه برخی از آنها را به ورشکستگی کشانیدند. از جمله‌ی آنها می‌توان سه کارخانه‌ی کفش‌دوزی ملی ، وین و بِلاّ ، نساجیهای وطن و مازندران و داروگر و تولی‌پرس ، و کارخانه‌های ارج و آزمایش و جنرال‌استیل را نام برد. تنها آنهایی که همچون ایران‌خودرو (ایران‌ناسیونال خیامیها) سودهای گزافی حکومت را داشت به تولید افزودند. زیرا گذشته از پشتیبانیهای حکومتی ، یک سد گمرکی در برابر ورود خودروهای بیگانه گزاشته بودند. و چون در این حال کالاشان با بازار جهانی رقابت نمی‌کرد ، اینست توانستند هر سال صدها هزار دستگاه از خودروهای نامرغوب خود را به بهای

گزافی پیشاپیش بفروشند. اینگونه کارخانه‌ها چون پشتیبانش حکومت است حساب مالیشان به آشکار نمی‌افتد که دانسته شود بهره‌وریشان هر سال چگونه بوده.

در بیشتر جاها حکومت از عهده‌ی راهبری شرکتهای مصادره‌ای همچون فروشگاههای زنجیره‌ای کورش نیز برنیامد و کارشان را به ورشکستگی کشانید. از راه‌بردن (اداره‌ی) یک کارخانه‌ی کبریت‌سازی نیز ناتوانی نمودند. چندین شرکت و کارخانه‌ی مصادره‌ای را به آستانه‌ی بسته شدن رسانیدند یا از کیفیت و توان تولید آنها بسی کاستند. همان کبریت‌سازی «توکلی» تبریز که با زیانهای فراوان به آستانه‌ی ورشکستگی کشید ، به مهندس توکلی فرزند بنیادگزار آن کارخانه سپارده شد که بیاید آن را از ورشکستگی کامل برهاند که او نیز گرفت و توانست.

اگر به تاریخچه‌ی یکایک آن کارخانه‌ها و وضع امروز آنها بپردازیم بیشتر آنها افسوس‌آورست. کافیست در اینترنت «تعطیلی کارخانه‌ها» در ایران را جستجو کنید. کافیست ببینید کارخانه‌هایی مانند ارج ، آزمایش ، جنرال‌استیل (ایران پویا وابسته به «بنیاد مستضعفان») ، خودکار بیک ، جوراب استارلایت ، قوه‌ی پارس و تولی‌پرس (تولیدکننده‌ی شوینده‌ها) و دهها شرکت و کارخانه را که در دست بنیاد مستضعفان و دیگر جاها بود چگونه به ورشکستگی کشانیدند. چرا یکی از دولتیان پیدا نشد آشکار نماید اینها به چه علت به چنان فرجامی رسیدند؟!

گفته‌اند در کارخانه‌های حاجی محمدتقی برخوردار (از جمله پارس‌الکتریک (تولیدکننده‌ی رادیو و تلویزیون) ، شرکت پارس توشیبا (تولیدکننده‌ی کالاهای لوازم خانگی مانند پنکه ، آب‌میوه‌گیری ، چرخ گوشت و انواع پلوپز در شهر رشت) ، لامپ پارس ، فرش پارس ، سرامیک البرز و کاشی پارس و شرکتهای کالای الکتریک و کارتن البرز) رویهم‌رفته بیش از بیست‌هزار تن مشغول بکار بودند (باید دانست کارخانه‌ی بزرگی همچون ذوب‌آهن کارکنان کنونیش کمتر از این اندازه است). اینها در زمانیست که جمعیت ایران ۳۶میلیون تن بوده. آن بیکار شدگان چه کردند؟! آن ماشینها چه شدند؟! از زمینها و داراییهاشان چه کسانی و چه بهره‌هایی برداشتند و برمی‌دارند؟!



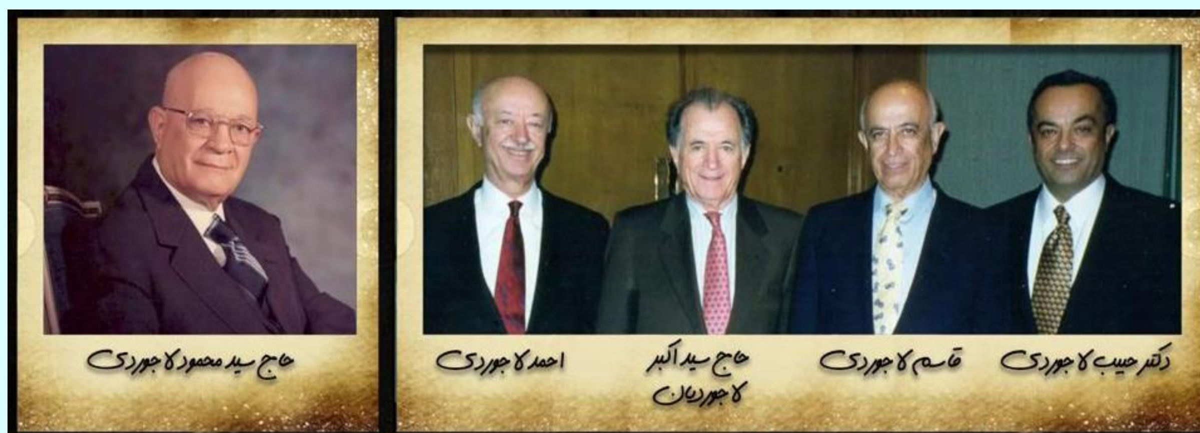
۸ـ حاجی محمدتقی برخوردار

محمدرحیم متقی ایروانی که کارخانه‌ی کفش ملی را در سال ۱۳۳۰ بنیاد گزارد رشته‌ی حقوق دانشگاه تهران را خوانده بود. او میان سالهای ۱۳۳۵ تا ۱۳۵۷ بیش از ۵۰ شرکت دیگر بنیـاد گـزارد. در این مجموعه بیش از یازده‌هزار کارگر و کارمند به کار مشغول بودند. کفشـهای کارخانـه‌ی کفـش ملی گذشته از مصرف بومی در سالهای آخر به اروپای شرقی و اتحاد شوروی صادر می‌شد.



۹ـ محمدرحیم متقی ایروانی

لاجوردی‌ها که دارندگان گروه صنعتی بهشهر بودند ، بیش از ۸۰ شرکت و کارخانه را در سراسر کشور از جمله تهران ، کاشان ، بهشهر ، کرمانشاه ، قزوین ، مشهد ، گنبد کاووس ، گرگان ، نکا ، اراک ، خرمشهر ، نوشهر و حومه‌ی محمودآباد بنیاد گزاردند. در این شرکت‌ها تا سال ۱۳۵۷ بیش از ۱۵هزار مهندس ، کارشناس ، مدیر ، کارمند و کارگر مشغول به کار بودند.



۱۰ـ لاجوردی‌ها

چنانکه دیده می‌شود ، همه‌ی اینها بروی تولید و بیکاری همچنین دستمزد کارگران تأثیر منفی می‌گزارد. نتیجه آنکه چنین دولتهایی را می‌توان گناهکار و مجرم شناخت و حساب پرسید. اگر در یکی از آن کشورهای پیشرفته و آزاد غربی چنین کوتاهیهایی از دولت دیده شود پای سران آن به محاکمه در دادگاه نیز کشیده خواهد شد. ولی در این کشور که دو سه هزار سال با خودکامگی بسر برده ، مردم اساساً به حقوق خود آشنا نیستند ، چه رسد به آنکه دسته‌ها و جمعیتهایی پدید بیاورند تا بوسیله‌ی آنها به حقوقشان دست یابند.

باید دانست کارخانه برپا کردن یک کار پرریسکی است و کارخانه‌داران سرمایه‌شان را به بیم می‌اندازند. ممکنست همه یا بخش بزرگی از سرمایه‌شان نابود شود. پس باید از چند چیز مطمئن شوند. نخست باید مطمئن شوند آنچه تولید خواهند کرد بازار و خواهان دارد. در مقررات گمرک و اداره‌های همبسته به کارشان ، بیکبار تغییر بزرگی که تولیدشان را تهدید کند روی ندهد. باید مطمئن شوند کیفیت و بهای مواد اولیه نسبتاً ثابت مانَد و نایاب نشود. «تقاضا» برای کالای تولید شده به هر علتی

بیکبار کاهش نیابد. یا اگر چندگاهه (موقتاً) کاهش یافت فروش نکرده می‌توانند چندگاهی پایداری کنند. چون بیشتر کارخانه‌ها نیازمند ارز هستند ، بهای ارز تغییر ناگهانی نکند و چون نیازشان افتد در دسترس باشد. زمین کارخانه فراهم و مناسب آن پیشه باشد. آب ، برق ، گاز همیشه در دسترس خواهد بود. اینها بدان معنیست که تا جایی که می‌توان پیش‌بینی کرد اوضاع سیاسی ، اجتماعی و اقتصادی کشور پایدار خواهد ماند. از نخست باید اندیشه‌ی دانش فنی و ماشینها را بکنند. از کجا بخرند و آیا خدمات پس از فروش آنها پایدار خواهد بود؟! تکنولوژی‌ای که می‌خرند خود کهنه نشده باشد. کارخانه نیک «جانمایی» گردد. برای «طرح توسعه» فضا داشته باشد. بدانند چه اندازه از تولید کالا برای آغاز کار مناسب است. چون روی زمینِ کارخانه ساختمانهایی ساختند ، به بهای زمین جز اندکی نمی‌افزاید. این بدان معنیست که باید پول آن ساختمانها را بازگشت‌ناپذیر بشمار آورند.

هنگام ساخت کارخانه و پیش از آغاز به تولید ، در اندیشه‌ی فروش کالای تولیدی باشند. حساب رقیبان خود و گنجایش تولیدشان را بدانند. حساب کارکنانی را که نیاز دارند کرده باشند. سپس باید دشواریها و جلوگیرهای «نیروی انسانی» (همچون کمبود مهارت ، بیماری و غیبت) را یکایک پیش‌بینی کرده و برای چند ماه حقوق ایشان ، ذخیره داشته باشند. پیش از آغاز به تولید ، بیمه‌ی کارگران و کارمندان و استانداردهای ایمنی و بهداشت کار باید اندیشیده شده باشد. کوتاه‌سخن ، باید «آینده‌نگری» درستی داشته باشند و اوضاع کشور هم پایدار باشد.

این دشواریها را بسنجید با کار سفارش همان کالا که یک بازرگان به تولیدکننده‌ی بیگانه می‌دهد. کار بازرگانی نیز بی‌بیم نیست. ولی بیم کار بازرگانی بیش از همه به عوامل خارجی یا رقابت در درون کشور بستگی دارد. این هم در جایی است که رقابتِ راستی در کشور در کار باشد. به این معنی که همه‌ی کارها از روی قانون پیش برود و رانت و پارتی‌بازی در اداره‌ها جایی نداشته باشد و کسی نتواند به انحصار دست یابد. ولی در ایران بویژه که با دستِ چنین حکومتی راه برده می‌شود ، در جایی که مجوزها با زورورزی و زیر پا گزاردن قانون و پارتی‌بازی یا رشوه‌خواری انحصاری می‌شود

دیگر رقابت معنی ندارد. در کشوری که قانون فرمانروا نبوده و ادارات پـر از آلـودگی (فسـاد) باشـد ، مجوزِ انحصاری گرفتن ، کار دشواری نیست. اگرهم در جاهایی فراهم نشد با «گروه فشار» و رشوه و پارتی‌بازی و اینگونه کارهای ناسزا انحصاریش می‌کننـد. بدینسـان اسـت کـه بـا وارد کـردن همـان کالاهایی که در کارخانه‌های کشور ساخته می‌شود ریشه‌ی صنعت را می‌کَنند.

کار تولیدی بیشتر به عوامل درونی بستگی دارد. اگر در درون کشور نابسـامانی و نـاآرامی چیـره باشد کار تولید ده چندان دشوارتر هم می‌گردد.

در کشوری که هر چندگاه یک بار ، یک دسته به خیابانها بریزند و هیاهو برپا کنند ، کـارگران را بشورانند ، تظاهرات و راه‌پیماییها را با چماق و سنگ سرکوبند ، کشوری را دشمن بخواننـد و آرزوی مرگش را فریاد کشند و سراسر کشور را به هیجـان آورنـد ، بـه سـفارتخانه‌ها و دانشـگاهها و کـوی دانشگاه حمله کنند ، هر دولتی سر کار می‌آید نه تنها وزیران ، مدیران و سران اداره‌ها دیگـر گردنـد بلکه همانها هم که هستند تا پایان عمرِ دولت ، امیدی به بازماندن در جایگاه خود نداشته باشند ، یـا قانونها و بخشنامه‌ها پیاپی تازه شود ، در چنان حالی پولداران از کارهای پرریسکی همچـون تولیـد و کارخانه‌داری می‌پرهیزند.

در جایی که اقتصاد را ویژه‌ی خر بشمارند ، همین یک سخن ، خود برای گریزانیدن سرمایه‌ها از کوششهای تولیدی به اندازه‌ی لشکری از چماقداران و گروه فشار کار می‌کند. در جایی کـه بـه یـک دسته جوان متعصب که هنوز تجربه‌ی زندگی نیندوخته‌اند گفته شود «شـما آتـش بـه اختیاریـد» ، چنین سخنی تنها بر عزمشان می‌افزاید ، عزمی که خرد نگهبانش نیست. عزمی کـه قانونهـا را خـوار گردانیده زیر پا می‌اندازد و کشور را به هرج و مرج کشانیده از خیابانها کشتارگاهها پدید مـی‌آورد. در چنین حالی دیگر چه امیدی در دل تولیدکننده بازمی‌ماند که به کارهای پرریسک تولیدی برخیزد؟! سرمایه‌دارها از تباه گردیدن سرمایه‌هاشان بیمگین بوده سرمایه‌هاشان را به خرید مِلک و ارز و طلا یا دلالی یا بکار بازرگانی انحصاری و اینگونه کارها می‌اندازند.

وضعی که کشور پس از سال ۵۷ داشت ، برای بازرگانی ـ بویژه انحصاری ـ خطری پدید نیاورده بود ولی میدان را برای کارخانه‌داران و تولیدکنندگانِ صنعتی پرخطر گردانید. از آنسو بازرگانی نه تنها به رفع بیکاری کمکی نمی‌کند چون جلو تولید را می‌گیرد به بیکاری نیز می‌افزاید. گذشته از آنکه با بسته شدن یک کارخانه ، چنانکه گفتیم هرچه تجربه در آن کار اندوخته شده به باد می‌رود. هم کارکنان آزموده ممکنست به کار دیگری پردازند و بدینسان صنعت به عقب‌گرد دچار می‌شود.

اینهاست که شما می‌بینید در این زمان دراز چهل و اند ساله بیش از همه به بازرگانی پرداخته شده تا تولید. این بدان معنیست که برای تأمین نیازمندیهای مردم ساده‌ترین ولی زیانمندترین راه برگزیده شده. از همه بدتر قاچاق (واردات) است که نه تنها از درآمد دولت (یا بخشی از درآمد مردم و کشور) می‌کاهد بلکه خطر بزرگی برای تولیدکننده‌ی بدبخت بومی است.

ما در این نوشتار به افغانان کوچنده و تأثیر آن بر بیکاری و کاسته شدن دستمزدها نپرداخته‌ایم. اینکه کارفرمایان از آنها سود می‌جویند و بدینسان کارها را بجای ایرانیان به بیگانگان می‌سپارند گرفتاری کوچکی نیست. همه می‌دانند که کارفرمایان بیش از همه برای آنکه حق بیمه و دیگر حقوق کارگر ایرانی را نپردازند بهتر می‌دانند که بجای ایرانی از افغانها کارگر بگیرند. اینکه حکومت چشمش را بر اداراتی همچون شهرداریها و پیمانکارانش که کارگر افغان مزدور می‌گیرند بسته خود یک رسوایی است. از چنین حکومتی چگونه می‌توان چشم داشت که از حقوق کارگر ایرانی دفاع کند؟!

ما در این دفتر از ناکاردانیها بلکه سودجوییهای سیری‌ناپذیر دسته‌ای از خائنان سخن بمیان آوردیم. ولی این جُستار زمانی نتیجه خواهد داد که از راه چاره نیز سخن رانده شود. این را ما در دفتر دیگری بنام «چه توانیم کرد؟» دنبال کرده‌ایم.

پایان

نوشته‌های همبسته با این دفتر